

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللعة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در دلیل پنجم بود بر عدم امکان تمسک به اطلاقات در مواردی که بنحو شبهه‌ی
مفهومیه شک می‌کنی که آیا آن امر داخل در محل ابتلاء هست یا نه؟ دلیل پنجم این بود
که شهید صدر اقامه فرموده بودند که حاصلش این بود که اطلاق بیش از این دلالت
نمی‌کند که عند الجاعل، عند المتکلم، عند المولا این را امر ممکن دانسته، پیش او ممکن
بوده یا او را در محل ابتلاء می‌دانسته و بر اساس این تخیل خودش و توهم خودش آمده
امر کرده یا نهی کرده. مثلاً گفته لا تشرب الخمر و مقصودش از این خمر حتی خمرهایی
که در آن نقطه‌ای است که ما الان نمی‌دانیم این خارج از محل ابتلاء می‌شود این‌جا،
این‌جاها هم خارج از محل ابتلاء هست یا نه؟ خب این تخیل مولا و توهم مولا و این مرام و
عقیده‌ی مولا، ملازمه‌ای ندارد با این‌که اثبات بکند که این حکم (حکم واقعی نه حکم
تخیلی) این امکان دارد که او اشتباه کرده، خطا کرده؛ برای ما اثبات حکم نمی‌کند. چون
حکم عبارت است از آن‌که بحمل شایع و بالواقع محرک عبد هست و تحریک می‌کند عبد را
به سوی عمل. و در این‌جا ملازمه بین عقیده‌ی مولا و این‌که آن إفعّلش یا لا تفعلش در
خارج بحمل شایع صناعی مصداق تحریک هست یا نیست، نیست، اگر واقعاً ممکن نباشد،
تحصیل حاصل باشد خب این امر مولا درواقع و یا این نهی مولا تحریکی ندارد، اثری ندارد.
پس بنابراین با اطلاق نمی‌توان امکان را اثبات کرد حتی در مورد شارع هم همین‌طور
است. چرا؟ یعنی با اطلاق کلامش، چون ظهور است، احتمال است و امکان اثبات که
نمی‌کند. بله اگر یک جایی تصریح بکند مولای معصوم آن‌جا بله، و الا به واسطه‌ی ظهور
کلام و این‌که خبری قائم شده ولو حجت باشد این خیر، ملازمه‌ای با اثبات امکان ندارد
این‌ها، امکان ثبوتی. این دلیل پنجمی است که مرحوم شهید صدر قدس سره علی مبنای
محقق اصفهانی که ما بگویم حقیقت حکم آن است که بحمل شایع تحریک و بعث دارد
اقامه فرموده. این دلیل از دو نظر محل تأمل و اشکال است، یکی از نظر نقضی و یکی
از نظر حلی.

اما از نظر نقضی این است که خب اگر این‌طور باشد در تمام موارد که ما شک در وجود
مصلحت یا مفسده می‌کنیم، در تمام این موارد این مطلب می‌آید. چون در آن‌جا هم
برمی‌گردد به این‌که جعل این حکم استحاله دارد یا ندارد؟ بنابر مذهب عدلیه که حکم دائر
مدار مصالح و مفاصد هست خب اگر ما شک در وجود مصلحت یا مفسده کردیم اطلاق
نمی‌تواند اثبات بکند که حکم در آن مورد امکان دارد. بنابراین این نقض اگر آن‌جا جواب
دارد این‌جا هم جواب دارد، این‌جا جواب ندارد آن‌جا هم همین‌جور است.

و اما حلاً، اما حلاً این است که آیا ما در صدد اثبات امکان واقعی به معنای بحث فلسفی

هستیم که می‌خواهیم بگوییم این موجود این ممکن است این امر موجود بشود یا نه؟ بله اگر در این مقام باشیم و این بحث‌مان باشد، اطلاق کلام مولا اثبات نمی‌کند؛ اگر مولای ما مولای غیر معصوم باشد فرض کنید در آن جاها، در روابط بین موالی و عبید باشد بخواهد اثبات بکند نه، این حرف این که اثبات نمی‌کند که برای امکان، برهان می‌خواهد، حرف آن که برهان نیست. اگر آن مولا مولای معصوم باشد خطا نمی‌کند خب باید مقام اثباتش قطعی باشد یعنی قطع پیدا کنیم که او این حرف را زده و ما قطع پیدا نمی‌کنیم، آن ظهوری است. و باز دلیل.... فلذاست که در بحث‌های در کلام و فلسفه گفته می‌شود تمسک به آیات و روایات برای اثبات مسائل عقلی این کافی نیست، یعنی ممکن نیست نه کافی هم نیست، ممکن نیست، در جایی که آن آیه و روایت دلالتش ظهور الظنی باشد و یا سندش این چنینی باشد یا هردو این چنینی باشد؛ ملازمه‌ای ندارد خب این‌جا. اما ما در مقام، در مقام اثبات امکان واقعی که نیستیم بلکه در مقام این هستیم که در بحث واقعش به این برمی‌گردد که آیا اطلاقات این‌ها حجت است به‌جوری که مولا بتواند به آن احتجاج کند، اگر درواقع حکم باشد؟ خبر واحد هم که ما می‌گوییم حجت است مثلاً، ظواهر می‌گوییم حجت است معنایش این نیست که این‌ها حجت است یعنی اثبات می‌کند وجود نفس الامری آن مضمونش را درواقع، نه ممکن است خطا باشد ممکن است اشتباه باشد؛ اما حجت به این معنا هست که اگر باشد این منجزش است. حالا یا اصلاً حجت به معنای منجزیت و معذرت است یا نه امری است که لازمه ذلک، مثلاً طریق است، خب طریق که جعل می‌کنند به داعی این است که با جعل طریق جلوی تأمینات عقلی و شرعی را بگیرند و منجز بشود. ما می‌خواهیم ببینیم در این موارد که ما شک داریم که آیا بنحو شبهه‌ی مفهومی این چیزی که اطلاق بحسب ظاهر دارد شاملش می‌شود داخل در محل ابتلاء هست تا ممکن باشد، یعنی تکلیف نسبت به او درست باشد یا نه، خارج است و درست نیست؟ بلکه اگر خارج هم هست اصلاً امکان ندارد استحاله دارد. پس ما دو پهلوی هستیم، ممکن است این‌جور باشد ممکن است آن‌جور باشد، می‌خواهیم ببینیم این اطلاقی حجت است که اگر داخل در محل ابتلاء باشد گردن‌گیر ما بشود یا نه؟ و این همان‌طور که محقق خوئی و این‌ها فرمودند اگر ظهوری مسلم است آره، بناء عقلاء بر این است، اگر ظهوری باشد که شما فرض دارید می‌گویید اطلاق هست. بنابراین این دلیل پنجم درحقیقت این مطابق با آن‌چه که مورد بحث هست در مقام، مطابق با آن نیست...

س: پس جواب حلی همین بناء عقلاء شد دیگر؟

ج: بله، ولی خب ما چه کردیم؟ نه این بناء عقلاء که می‌گوییم بر اساس فرمایش ایشان است، ولی ما گفتیم نه ما ظهور را احراز نمی‌کنیم ..

س: نه درست است نه همین

ج: بله، این است که بله در این مقامات گفته می‌شود، اگر اطلاقی مفروض شد یعنی ظهوری مسلم شد این‌جا عبد حق ندارد بگوید ولی این ظهور دارد قبول دارم ولی شاید ممکن نباشد من عمل به این ظهور نمی‌کنم. این‌جا نه، سیره‌ی عقلانیه این است که در مقام روابط عبد و مولا این باید اگر یک ظاهری کلام مولا داشت برود دنبالش، حالا اگر معلوم شد که این نیست خب هیچی، ولی اگر باشد آن استحقاق عقوبت پیدا می‌کند و تنجز پیدا می‌شود. خب این دلیل پنجم و ما يتعلق به.

دلیل ششم همان فرمایشی است که آن را تأخیر انداختیم

س: ... شهید صدر چرا فقط ... طبق مسلک آقای اصفهانی این بیان را ...

ج: چون روی مسلک آقای اصفهانی استحاله دارد...

س: خب بقیه هم مثلاً امام هم می‌گفت که اگر لغویت باشد اصلاً انقذاح داعی نمی‌شود، آن استحاله کرد از جعل حکمی

ج: بله حالا آن اگر به آن منظر نگاه کنیم درست است ولی یعنی آن هم ممکن است آن را برگردانیم ولی معمولاً در موارد قبیح و این‌ها استحاله‌ی ذاتی که ندارد. بله از حکیم توجه بکنیم خب ولی قبیح است ولی می‌تواند انجام بدهد. افعال قبیحه این‌طور است دیگر، صدورش عن اختیار هست، این‌که می‌گوید قبیح است، کار لغو که می‌تواند مولا انجام بدهد ولی نمی‌کند، نه این‌که صدورش از او استحاله دارد؛ اما تحصیل حاصل ممکن نیست، استحاله‌ی ذاتی دارد.

س: حاج آقا این‌جا یک پارادوکس یعنی یک نکته‌ی خیلی ریزی آدم به عنوان پاورقی

ج: اصل صد و پانزده قانون اساسی را توجه داشته باشید، اصل پانزدهم ...

س: می‌گوید اگر مولا غیر حکیم و غیر عالم و غیر کار قبیح اصلاً انجام نمی‌دهد، می‌گویند غیر حکیم می‌دانیم، از مولای غیر حکیم اصلاً امر قبیح خواستن، امر مستهجن خواستن به عنوان این‌که من داعی خودم را و جعل خودم و بعث خودم را نسبت به امری که ولو لغو است ولو مستهجن است متوجه بکنم، اصلاً این قبیح از منی که غیر حکیم هستم سر می‌زند و اگر مولا را غیر حکیم ببینیم اصلاً مقدمات قبلی‌مان زیر پایش کشیده می‌شود که مقدمات قبلی این بود که این امر قبیح است، لغو است، مستهجن است و چیزی که قبیح باشد را مولای حکیم نمی‌خواهد. اما آقای صدر می‌آید می‌گوید که مولا بما هو مولا، می‌آید می‌گوید که مولا بما هو مولا، اگر مولا بما هو مولا هست اصلاً مقدمه‌ی قبلی را شما باید اشکال بکنید، ما قبلاً می‌گفتیم چون مولا حکیم است کار قبیح نمی‌کند، و الا اگر یک مولایی عادی است اصلاً به لوازم حرفش هم متوجه نیست، جعل می‌خواهد بکند، می‌خواهد جعل کند. فرض کنید یک دیکتاتوری است این آقا اصلاً مخش کار نمی‌کند توی جلیاتش، هرچیزی که آمد قانون می‌خواهد بکند، قانون که قانون است، قانون که در ذاتش عدم قبیح نخوایده، قانون در ذاتش که عدم لغویت نخوایده، قانون‌گذار اگر حکیم بود قانون لغوی را جعل نمی‌کند؛ پس اگر شما می‌گویید مولا بما هو مولا که همانی که شهید صدر آمد گفت، پس دیگر اصلاً دیگر لازم‌هاش این نیست که امر قبیحی را جعل نکند، نه از همان اول ممکن است بیاید یک امر قبیحی را جعل بکند، امر لغوی را جعل بکند. اگر نه می‌گویید مولایی که حکیم است و امر لغو و مستهجن را جعل نمی‌کند مراد ما هست، اگر آن است پس چرا می‌گویید مولا بما هو مولا؟ اصلاً جواب خودت را از اول دادی آقای شهید صدر؛ مولایی که حکیم است و آن فروض مصلحت را در نظر می‌گیرد این هیچ‌وقت چنین کاری را انجام نمی‌دهد. ما این را درست نفهمیدیم وجه حرف شهید صدر را. یک‌جا اصلاً می‌آید می‌گوید که مولا بما هو مولا، خب اگر مولای عرفی خیلی می‌خواهی ببینی، اصلاً مولای عرفی ممکن است امر مستهجن را بیاید اصلاً از تو بخواهد، اصلاً دیگر شکی نمی‌کنی، از همان اول می‌گوید آقا خواسته. اگر نه نگویید مولا بما هو مولا، بگویید مولای عالم حکیم خب آن را هم که جواب

ج: ببینید بنابر مسلک محقق اصفهانی فرمودند فلذا هم فرمود بنابر مسلک ایشان، تعریف

حکم را حالا ایشان نسبت می‌دهد به او که آن است که بحمل شایع محرک است یا بحمل شایع مانع است، زاجر است، بحمل شایع یا محرک است یا زاجر است، در اوامر آن در نواهی آن، بحمل شایع، در جایی که یک چیزی ممتنع است پس تحریک به آن ...

س: ممتنع لحکمة الجاعل یا

ج: نه نه، تحصیل حاصل به حکم عقل نظری محال است ...

س: حالا من تحصیل حاصل را عرض نکردم ...

ج: حالا صبر کنید، خب ایشان دارد بر این اساس دارد صحبت می‌کند. فرمود فلذا بر اساس تحصیل حاصل و نظریه‌ی محقق اصفهانی است ...

س: درست است التفات داشتیم این را. اگر تحصیل حاصل بگویید به قول شما

ج: بله دیگر ایشان تصریح هم فرمودند ...

س: نه نه این‌طور اگر نه جعل ...

ج: خب پس نه کلام را جای دیگر نبریم؛ فرمایش ایشان این بود بر این اساس.

و اما دلیل ششم، دلیل ششم همان فرمایشی است که از آقای آقازیا نقل کردیم آن‌جا دنبال نکردیم می‌خواستیم این‌جا بعد به عنوان دلیل ششم درست ذکرش بکنیم.

مرحوم محقق عراقی این‌طور بیان می‌فرمایند که این بیان خودشان را هم گأئه بیان استادشان صاحب کفایه قرار می‌دهند، یعنی می‌گویند عبارت صاحب کفایه مقصود این است، تقریر درست کلام کفایه این است که اگر این را گفتیم دلیل‌ها می‌شود پنج‌تا، یعنی ما حرف کفایه را غیر این قرار دادیم فلذا این می‌شود ششمی. ولی ایشان حسب نقل شهید صدر در بحوث که خودم هم ظاهراً نگاه کردم سابقاً همین‌جور بود. این‌جور تقریر می‌کند یعنی در کلام خود آقازیا هم هست در حواشی‌اش بر فوائد الاصول، ایشان آن‌جا اشکال محقق نائینی یعنی اشکالی که مقرر از آقای نائینی نقل می‌کند در حاشیه می‌فرماید این به‌خاطر این است که به مرام استاد وصول پیدا نشده و استاد حرفش این است، حالا عبارتش ممکن است نارسا باشد. و آن این است که ما داریم بحث چی می‌کنیم؟ بحث‌مان این است که آیا اطلاقات و عمومات حجت است در مواردی که ما بنحو شبهه‌ی مفهومیه شک داریم در این‌که داخل در محل ابتلاء هست یا نیست؟ آیا می‌شود به این اطلاق تمسک کرد یا نه؟ معنا این‌که به اطلاق می‌شود تمسک کرد یا نه این است که اطلاق حجت است یا نه؟ معنای، پس این مقدمه‌ی اول، می‌شود تمسک بکنیم یعنی این‌که این اطلاق حجت است یا حجت نیست؟ مقدمه‌ی ثانیه این است که معنای حجیت این است که عین آن‌چه که در اطلاق و مفاد اطلاق است آیا شارع عین آن را در مقامی که ما شک داریم و نمی‌دانیم جعل کرده برای ما یا نه؟ وقتی می‌گوید خبر واحد حجت است، وقتی می‌گوید طواهر حجت است یعنی هرچی این ظاهر دارد دلالت بر آن می‌کند من او را قرار دادم در مقام ظاهر و شک که جعل حکم مماثل از آن تعبیر می‌کنند. اگر ظاهر مثلاً آیه این است که «يجب الصوم فی شهر رمضان» من که می‌گویم این حجت است یعنی یجب صوم فی شهر رمضان در مقام ظاهر بله و هکذا اگر می‌گوید بحریم یک روایتی یعنی همین و همین هم منشأ این است که همان حرفی که نقل می‌کردم

که از علامه که ظنیة الطريق لا ینافی قطعیة الحکم، درست است این ظنی است نسبت به مفاد و آن واقع، نسبت به واقع ظنی است ولی وقتی که یقین به حجت آن پیدا کردی یعنی یقین کردی مولا مثل او را الان در مقام ظاهر برای تو جعل کرده. این هم مقدمه‌ی ثانیه.

مقدمه‌ی ثالثه، دخول در محل ابتلاء همان‌طور که شرط است برای حکم واقعی برای حکم ظاهری هم شرط است، چون این هم خطاب است، این هم تکلیف است، فرقی بین این دوتا نیست. إفعل واقعی نسبت به امر خارج از محل ابتلاء خب می‌گویند درست نیست، حالا هرچی می‌گویند به هر وجهی که می‌گویند درست نیست، قبیح است، لغو است، مستهجن است یا تحصیل حاصل است. همین وجوه در حکم ظاهری هم هست، پس با هم فرقی نمی‌کنند. این هم مقدمه‌ی سوم.

مقدمه‌ی چهارم، دلیل ما برای حجت چیست؟ بناء عقلاء است. و در مقام فرض این است که عقلاء خودشان شک دارند که این‌جور جایی می‌شود به اطلاق تمسک کرد؟ یعنی آیا این‌جور جایی جعل حکم مماثل از طرف مولا ممکن است یا ممکن نیست؟ خودشان شک دارند، پس چطور می‌شود بناء عقلاء بر این باشد که بگویند حجت است؟ بنابراین در این موارد که بنحو شبهه‌ی مفهومی شک داریم در این موارد اصلاً بناء عقلانی وجود ندارد تا ما آن را مستمسک قرار بدهیم دلیل قرار بدهیم بر حجت و بر تمسک. این فرمایش محقق عراقی قدس‌سره در این مقام.

خود ایشان یک پاسخ دادند از این، یعنی ولو حرف آقای آخوند را این‌جور معنا کردند ولی پاسخ دادند که پاسخ ایشان این است: فرموده که این مقدمه‌ی ثالثه درحقیقت این درست نیست که حکم ظاهری هم مثل حکم واقعی بگویم مشروط است به این‌که باید داخل در محل ابتلاء باشد، بلکه حکم ظاهری جعلش اشکال ندارد به هر لسانی می‌خواهد باشد، لسانش مهم نیست. حکم ظاهری، جعلش در مواردی که عید شک می‌کند این چیز امکان دارد یا امکان ندارد، یعنی جعل حکم برای این صورت امکان دارد یا امکان ندارد، خب وقتی شک می‌کند امکان دارد یا امکان ندارد، این‌جا که نمی‌تواند تصدیق کند حکم واقعی این‌جا هست چون شاید امکان نداشته باشد. اما اشکال دارد شارع بگوید هر جا چنین شکی کردی که امکان دارد یا امکان ندارد چون محتمل است امکان داشته باشد و تو خبر نداشته باشی این‌جاها مقتضای احتیاط را مراعات کن، برای این‌که شاید امکان دارد و من هم جعل کردم، تو اگر مقتضای احتیاط را مراعات نکنی از دستت می‌رود. خب از این باب می‌آید. فرموده فلذا اشکال ندارد این حرف که بگویم حالا حکم واقعی و حکم ظاهری هر دو مشروط است به این‌که امکان داشته باشد و تو باید احراز کنی امکان را؛ این در حکم واقعی درست است ولی در حکم ظاهری این‌جوری نیست. چون حکم ظاهری برای چیه؟ برای تحفظ بر احکام واقعی‌ای است که ممکن است باشد و این‌جا که شما شک داری که علم به عدم حکم واقعی نداری و این شاید امکان داشته باشد حکم واقعی هم باشد. این‌جا اشکال دارد مولا بیاید بگوید که مراعات احتیاط را بکن؛ یعنی اقدام باید بکند، خب اگر دید مستحیل است خب که هیچی، معلوم می‌شود مستحیل است. در مواردی که هم که اطراف علم اجمالی‌اش واقع می‌شود باید آن‌جا را تکلیف بداند قهراً تعارض بینات بشود نه به این چی کند نه به آن؛ همین‌جور، این یعنی تعارض بینات بی‌خود گفتند، تعارض اصول مرخصه. این است. منتها شما... حالا این فرمایش ایشان همین مقداری است که شهید صدر نقل کردند فرمودند عبارتش یک‌قدری اندماج دارد، معلوم نیست، خیلی واضح نیست که چی می‌خواهد بفرماید در نه‌ایة الافکار؛ اما ظاهر این است که حرفش و

فرمایشش این است که ما نقل می‌کنیم. خب این‌جا یک این قلتی ممکن است وارد بشود به حرف آقاصیاء و آن این است که وقتی که مولا می‌گوید «لاتشرب الخمر»، باید این «لاتشرب الخمر» مشتمل بر دو حکم باشد؛ حکم واقعی و حکم ظاهری، نسبت به آن‌ها که خمر است و در محل ابتلاء و این‌ها هست که آن حکم واقعی است به این معنا که به داعی ایصال به واقع و تنجیز واقع در حقیقت گفته می‌شود ولی نسبت به آن‌جا که نمی‌دانی در محل ابتلاء هست یا نیست؛ این یک حکم ظاهری است و آیا می‌شود در کلام واحد، خطاب واحد، جمع بین حکم واقعی و ظاهری کرد؟ این این قلتی است که ممکن است در این‌جا گفته بشود.

س: نصاً و اطلاقاً کلام... فرق می‌کند

ج: بله؟

س: می‌گویم می‌شود بله. نصاً که قطعاً خمر داخل در محل ابتلاء حکم واقعی‌اش را دارد ایصال می‌کند که نص آن در مورد محل ابتلاء است، مشکوکش به اطلاق است، اطلاق آن ظاهر است، این‌جا حکم ظاهری است. در مقام شک به ظاهر تمسک می‌کنند. به اطلاقه یدلّ علی محل المشکوک دخوله أو خروجه این لاتشرب، بنصه که می‌خواهد حکم واقعی را بگوید یدلّ علی حکم واقعی که قطعاً خمر بوده...

ج: بله، حالا این جور اشکالات توی کلمات، بعض کلمات دیگه هست دیگه که جمع بین حکم واقعی و ظاهری در کلام واحد کأنّ نمی‌شود. چون یا نظر به واقع دارد یا نظر به واقع ندارد. اگر نظر به واقع داری خب پس می‌شود حکم واقعی، اگر نظر به واقع نداری، ظرف شک را داری نگاه می‌کنی می‌شود حکم ظاهری.

خب این جواب این است که این لایأس به این؛ اولاً که جمع بین حکم واقعی و ظاهری نیست بنابراین مسلک که اصلاً جعل حجّیت یعنی جعل حکم مماثل علی‌السواء، اصلاً غیر از مسئله طریقیّتی که به واقع نظر دارد. منتها حکم مماثل که جعل می‌شود حکم مماثل به داعی تنجیز واقع است. این داعی است، مجعول دوتا نیست، یک مجعول است؛ یعنی مجعول همان إفعال است، لاتفعلی است که در خبر گفته شده یا در ظاهر گفته شده؛ این هم إفعال است با همان متعلّقی که در ظاهر عبارت هست، منتها داعی متفاوت است. آن‌جاها که واقعیّت دارد؛ برای تنجیز واقع، آن‌جایی که واقعیّت ندارد آن موارد؛ برای مثل جعل احتیاط می‌ماند به عنوان این‌که نکند. به داعی احتیاط و تحفظ بر واقع است. آن‌جا برای واقع، این‌جا بر تحفظ به واقع این کان.

س: ...

ج: کأنّ این جوری است دیگه، یا لحاظین؛ جمع بین دو لحاظین می‌شود. و این اشکال...، فلذا بزرگانی حالا مثل محقق اصفهانی می‌فرمایند در عام‌ها و مطلقاتی که شارع فرموده و بعد از زمان‌های متبائیّه مخصّص آن یا مقیّد آن می‌آید. عامی مثلاً پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم فرموده؛ حالا مخصّصش را حضرت رضا علیه‌السلام می‌فرمایند، مقیّدش را حضرت رضا علیه‌السلام می‌فرمایند. ایشان می‌فرمایند که این عام و این مطلق نسبت به مواردی که بعداً تخصیص می‌خورد و تقیید می‌خورد، نسبت به آن موارد حکم ظاهری است برای افرادی که در این برهه بودند و آن مطلق را یا آن عام را می‌دیدند. حتی ایشان نمی‌گویند که آن‌ها تخیل حکم می‌کردند

س: نه واقعاً حکم

ج: نه، واقعاً حکم ظاهری‌شان همین بوده، حکم ظاهری‌شان همین بوده برای آن‌ها، بعد که مخصص می‌آید، مقید می‌آید، خب دیگه برای بقیه نه حکم واقعیّه نه ظاهریّه. بنابراین این اشکال وارد نیست و به این شکلی که فرموده است می‌شود جواب داد. اَلْأَمَّا الْكَلَامُ در همان حرفی است که قبلاً زدیم و آن این است که این استدلال مبنی بر این است که جعل حکم مماثل باشد این شکل استدلال، این هم یعنی جواب دوم است. یک جواب حَلّی است که خود آقاضیاء دادند؛ یک جواب بنائی. یک جواب مبنایی هم هست که اصلاً اساس این استدلال بر جعل حکم مماثل است که این مرضیّ نیست در باب حجّیت و معنای حجّیت. خب این ادله‌ای بود که برای عدم امکان تمسک به دلیل در این موارد اقامه شد که به نظر می‌آید اقوی الأدله همان حرفی است که قبلاً عرض کردیم که دلیل دوم می‌شد مثلاً، بعد از فرمایش آقای خوند⁰ حآخوندآخوند، که در این موارد چون ما در حقیقت شک داریم که آیا این‌جا اطلاق منعقد می‌شود یا نه؟ ظهور منعقد می‌شود یا نه؟ ظهور اصلاً منعقد می‌شود یا نه؟ و این فرمایشی که عده‌ای داشتند بعضی‌ها فرمودند که نه، در این موارد چون منفصل است و ولو حکم عقل هم باشد، تصریح کردند؛ ولو حکم عقل هم باشد ولی چون منفصل است مانع از انعقاد ظهور نمی‌شود. این را عرض کردیم که این‌جور نیست بلکه ما اصلاً شکی که می‌کنیم این‌جور است که آیا این مطلب به جوری که به حدی برای ذهن واضح است و کالمرتکز المحفوف بالکلام است هست یا نیست؟ اصلاً این حرف‌ها هم داخل در آن مشکوک ماست و چیزی است که در آن شک داریم نه این‌که می‌دانیم اگر باشد یک امر نظری دور از ذهن است. یک وقت مفروغ عنه ما این است؛ مسلم است برای ما که، حالا اگر هم ممکن قبیح باشد یا مستهجن باشد یا فلان باشد یک امری است نظری، دور از ذهن، این مفروغ‌مان است. اگر این مفروغ‌مان باشد خب بله، این مانع از انعقاد ظهور نمی‌شود. اما اگر نه، می‌دانیم اگر باشد، می‌دانیم که اگر باشد امر مرتکز است و کالحافّ بالکلام است. قبیح بودن؛ مردم می‌گویند آخه آن یعنی چه؟ برای آن‌ها هم مستنکر است که یعنی چه آن چیزی که آن‌جاست بخواهی بگویی؟ این قبح یا این استهجان یا این کار غلط بودن یا اگر مخصوصاً تحصیل حاصل باشد، تحصیل حاصل از واضحات عقول است که، معنا ندارد آن چیزی که حاصل است بگویی حاصلش کن.

س: و این شک هم در واضحات ممکن است

ج: بله

س: مقدمه

ج: آن هم بله که گفتیم این‌جا نمی‌دانیم این حالا چه جوری است، مثل همان حرفی که در عروه بود. خب این ..، اگر هم این برای ما واضح نباشد که و این حد از ظهور است اما احتمالش را داریم می‌دهیم. می‌گوییم لعلّ این‌جوری باشد، در این حد از وضوح هم باشد، خب باز هم احراز ظهور نمی‌توانیم بکنیم. فقط کسی می‌تواند احراز ظهور بکند که برایش واضح باشد که اگر باشد نظری است. آن بله.

در مقام؛ یک دلیل هفتمی هم گفته می‌شود و آن این است که کلمات آقای نائینی، از آقای نائینی قدس سره هست که حالا توضیح و تفسیر بیشتر آن می‌گذاریم برای آن بحث بعدی‌مان و آن این است که ایشان فرموده؛ شما می‌دانید که اصل این‌که اطلاق دلیل نسبت به موارد خارج از محل ابتلاء قبیح است، مستهجن است، نادرست است، این‌که

مفروض است. در سعه و ضیقش داریم شک می‌کنیم به نحو شبهه مفهومیّه، پس کلام؛ خودش چه جوری است؟ خودش مقید است به یک قید مجمل، وقتی کلام مقید شد به یک قید مجمل؛ پس بنابراین تمسک به این کلام در مواردی که شک داریم در این که داخل در محل ابتلاء هست یا نیست یا تا این جاها هم تمسک به دلیل در شبهه مصداقیّه اش می‌شود و این جایز نیست.

س: مفهومیّه اش می‌شود، شبهه مصداقیّه خود دلیل.

ج: شبهه مصداقیّه این دلیل می‌شود.

س: نه، مخصص مفهوماً مگر مجمل نیست؟

ج: بله دیگه، در مواردی که

س: وقتی مخصص مفهوماً مجمل است تمسک به آن در شبهه مفهومیّه ... باطل است، در شبهه مفهومیّه هم باطل است.

ج: نه، دیروز هم این‌ها را توضیح می‌دادیم. این، وقتی که شما کلام را مقید کردید؛ حالا ملفوظاً.

س: دیروز هم نفهمیدیم. عرض کردیم اتصال و انفصال است که اشکال ایجاد می‌کند آقای شهید صدر! به مفهومیّه هم قبول دارید تمسک به آن در ...، من دیروز هم عرض کردم. گفتم شبهه مفهومیّه هم همه می‌گویند نمی‌توانیم تمسک کنیم. وقتی مجمل باشد مفهوماً مخصص و اجمال سرایت بکند به مطلق، مطلق ...

ج: اگر سرایت بکند بله، حرف در سرایت است.

س: این جا هم حافّ به کلام است دیگه، متصل است دیگه،

ج: کجا؟

س: این جا که متصل است، اتصال و تحفّف و این که الان قرینه قرینه لبّه است این را قبول داریم. حالا می‌خواهید بگویید شبهه مصداقیّه است، من اصلاً این را نمی‌فهمم؛ چرا شبهه مصداقیّه است؟ مخصوصاً این بیان، حالا شهید صدر می‌خواست آن را برگرداند؛ کاری ندارم. این جا خودتان می‌گویید آقا اجمال... از ناحیه مفهوم است پس شبهه مفهومیّه است. چرا می‌گویید هی مصداقیّه؟ تمسک به عام در شبهه مفهومیّه است که نمی‌داند این استهجان تا چه حدی سعه و ضیق دارد که قبول هم دارید که تمسک نمی‌شود کرد دیگه... در عدم تمسک و عدم جواز تمسک فرقی نمی‌کند که این مصداقیّه است یا مفهومیّه است. اتصال که باشد، اتصال که باشد که هاست حالا مصداقیّه بگیرید یا مفهومیّه بگیرید

ج: اگر گفت «أكرم العالم العادل» یا گفت «أكرم العالم غير الفاسق»، اگر این جوری گفت و این فاسق برای ما مردد است معنایش، مردد شد. الان این زیدی که مرتکب صغیره است ولو کبیره نیست، تمسک به این دلیل در مورد این بخواهیم بکنیم

س: یعنی شبهه مصداقیّه

ج: چرا، یعنی نمی‌دانیم الان

س: این‌ها می‌گویند تمسک کنیم در شبهه مفهومیّه

ج: نه

س: ... غیر مقیّدی است که

س: ... وقتی که شما نمی‌دانید که فسق صغیره باعث فاسق بودن هست یا نه؟ گناه صغیره هست یا نه؟ همه‌ی آقایان می‌گویند این‌جا توی «أكرم العالم، عالم العادل»...

ج: آقای عزیز! آن‌جایی که می‌گویند نه،

س: این‌جا شبهه مفهومیّه است

ج: نه، نه، نه، نه، نه،

س: پس شما مفهومیّه‌اش توضیح بدهید چیه

ج: نه،

س: مثال بزن برای شبهه مفهومیّه، شبهه مفهومیّه است دیگه

ج: بله

س: من نمی‌دانم این‌جا مراد چیه. شبهه مصداقیّه این است که من نمی‌دانم این زید، این زید آیا گناه کبیره هم کرده یا گناه کبیره نکرده فقط ذنب صغیره مرتکب شده؟ این‌جا می‌گویند تمسک عام در شبهه مصداقیّه است دیگه، من شبهه‌ام از ناحیه مصداق است. نمی‌دانم زید چه‌کاره است؟ زید عادل است یا زید فاسق است؟ اما اگر نه، شکّ ما شبهه مفهومیّه است. نمی‌دانم فسق صغیره باعث فاسق بودن و غیرعادل بودن می‌شود. ...همه‌ی ... توسط شبهه مفهومیّه... است.

ج: ببینند؛ اگر دلیل شما مخصص.... منفصل باشد

س: منفصل هم همین است. ... مفهومیّه منشأش ...

ج: نه، نه، نه، و آن منفصل از نظر مفهوم دائرمدار سعه و ضیق باشد، آن، این‌جا شکّ ما نسبت به این شبهه مصداقیّه عام نمی‌شود بلکه می‌دانیم مصداق عام است.

س: حاج آقا؛ شما

ج: حالا شما اجازه بدهید

س: خلاف قول دارید تفسیر مصداق ...، شما مصداق را این‌جور تفسیر می‌فرمایید که مصادیق و شئون و اطلاق منقح می‌شود یا نمی‌شود؟ این‌طور تفسیر

ج: آقای عزیز! من تعجب می‌کنم از حضرت‌عالی اگر مولا گفت «أكرام العالم» نمی‌دانیم زید عالم است یا عالم نیست؟

س: این شرط ... مصداقیّه است

ج: احسنتم

س: چون زید را نمی‌دانیم

ج: احسنتم، چون این کلام را نمی‌دانیم به این منطبق می‌شود یا نه؟

س: نخیر! کلام شکّ یک شکّ است. شکّ در فرع... شکّ آخر

ج: عجب است ها! بابا عالم را نمی‌دانیم، عالم که معنایش را بلد هستیم نمی‌دانیم به این تطبیق می‌کند یا نمی‌کند؟

س: چون نمی‌دانم زید عالم است یا نه

ج: نمی‌دانم عالم است یا نه؟ احسنتم. حالا اگر گفت «أكرم العالم غير الفاسق» درست؟ احتمال می‌دهم معنای فاسق عبارت باشد از چی؟ از مرتکب، اعم از مرتکب کبیره و صغیره، و احتمال می‌دهم فقط یعنی مرتکب کبیره، خب اگر «أكرم العالم غير الفاسق» این فقط مرتکب کبیره باشد این مصداقش است. اگر نه، این مصداقش نیست؛ پس تمسک به دلیل در شبهه مصداقیّه می‌شود.

س: آهان! یعنی چی؟ یعنی حال زید برای من مشکوک نیست.

ج: حال زید مشکوک ...

س: مشکوک نیست

ج: نه

س: اگر باشد فاسق به معنای فاسق ذنب صغیره یشمله، اگر نه، فقط به ذنب کبیره بگویند لایشمله، شکّ ما از ناحیه مفهوم ...

ج: بله، فلذا آقایان فرمودند

س: همه‌ی آقایان می‌گویند این‌جا شبهه مفهومیّه است

ج: نه، فلذا در موارد

س: شبهه تفصیلی... خیلی از آقایان است

ج: نه، نه، همین تمسک به این‌جا منشأ این‌که بازگشت می‌کند این موارد، البته مفهومیّه، شکّ در مفهوم است. ولی چون متصل است

س: این تعبیر درست است که ... در شبهه مصداقیّه

س: این را نمی‌گویند شبهه مصداقیّه آقا،

ج: حالا شما ...

س: شما این را، عرض کردم. شما این طور می فرمایید شبهه مصداقیّه را، تفسیر می فرمایید. درست ... یکی است. شما می گوید شبهه مصداقی یعنی این که من اصلاً اجمال چون صراحت کرده به مطلق؛ من نمی دانم مطلق شامل این می شود یا شامل این نمی شود؟ این مصداقش می شود یا مصداقش نمی شود؟ اگر نه شک من در مفهوم است. این طور می فرمایند، این جور نمی گویند آقایان قم... کفایه این جور نمی گوید. می گوید

ج: کفایه!

س: عبارات ...

ج: بله، ایشان هم فرموده است که، حالا نقل ایشان از آقای نائینی این است. «ما جاء فی تقریرات المحقق النائینی (قده) من ان المخصص اللبی فی المقام متصل بالعالم و عند اجمال المخصص المتصل لا يجوز التمسک بالعالم لسریان اجماله إلیه» خود این؛ وقتی اجمال پیدا کرد پس ما نمی دانیم این الان مصداق این دلیل عام هست یا نیست

س: این جا نگاه می کنند مفهوم چیه...

ج: بله، خب این ...، اما توضیح این مسئله و بحث های این مسئله را ان شاء الله می گذاریم چون بحث ما در شبهه مفهومیّه تمام شد و نتیجه بحث این شد که تمسک به، در مواردی که اگر فرض کردیم که شرط تکلیف دخول در محل ابتلاء است و خروج از محل ابتلاء مانع است، اگر این را مفروض گرفتیم در مواردی که بنحو شبهه مفهومیّه شک می کنیم یا بنحو شبهه، یا در اصولیه شک می کنیم؛ در این موارد تمسک جایز نیست به دلیل و قهراً نتیجه چه می شود در بحث علم اجمالی ما؟ نتیجه این می شود که اگر بعض اطراف شک چنین چیزی شد در آن جا علم اجمالی پا نمی گیرد در حقیقت که ما بدانیم یک تکلیفی علی ای حال وجود دارد. بنابراین چون علم به تکلیف پیدا نمی کنیم، علم اجمالی پا نمی گیرد در آن که مورد ابتلاء مانع هست می توانیم به به اصول مرخصه مراجعه کنیم و این اصول دیگه معارض ندارد قهراً چون آن طرف اصل جاری نمی شود.

و اما اگر بنحو شبهه مصداقیّه شک کردیم. می دانیم اگر آن جا باشد حتماً خارج از محل ابتلاء است. اگر در فلان جا باشد نه، خارج از محل ابتلاء نیست. اما الان ما شک داریم که طرف علم مانع این جاست یا آن جاست؟ این جا آیا حکم چیه؟ ان شاء الله جلسه بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.